تصویر روز
tasvirroz@kayhannews.ir
کیهان

هشتادوپنجمین مراسم اسکار مثل دوره گذشته باز هم تحت تأثیر «ایران» برگزار شد. تاجایی که فیلم ضدایرانی «آرگو» -که در مقایسه با سایر نامزدهای این جایزه نازل تر بود- جایزه بهترین فیلم را گرفت. انتخاب این فیلم و اعلام آن از سوی نماینده کاخ سفید (میشل اوباما، همسر رئیس جمهور آمریکا) و همچنین حرف های بن افلک علیه کشورمان ، باعث شد که همه، اسکار سال ۲۰۱۳ را سیاسی ترین و البته کم اعتبارترین دوره این مراسم لقب بدهند. اما چرا اسکار حاضر شد به «آرگو» جایزه بدهد؟ آیا اسکار تنها در این دوره سیاسی شده است؟ چرا اسکار سال قبل به یک فیلم ایرانی جایزه داد و امسال به یک فیلم ضدایرانی؟ برای یافتن پاسخ های این پرسش ها و بازخوانی پشت پرده این بازی آمریکایی، با سعید مستغاثی، پژوهشگر، منتقد سینما و مستندساز گفت و گو کردم که حاصل آن را می خوانید:

آرش فهیم

تحلیل هشتادوپنجمین مراسم اسکار در گفت و گو با سعید مستغاثی، پژوهشگر، منتقد و مستندساز

اسکار نماد دیکتاتوری ایدئولوژی آمریکایی

*** چه طور می توان باور کرد که همه این جشنواره ها با این تعداد زیاد داور، سلایقی شبیه به هم دارند؟ گویی همه آن ها برگزیده های خود را براساس یک بخشنامه یا نوعی اعلامیه پنهان معرفی می کنند. این روش کاملا دیکتاتورمآبانه است و هیچ گونه سیر دموکراتیکی در آن دیده نمی شود.**

مراسم اسکار امسال هم مانند دوره قبل «ایران» را هدف گرفت. اما هدف گیری اسکار هشتادوپنجم، بیشتر به نوعی انتحار شباهت دارد و به نظر می رسد که از این پس، مراسم اسکار، دیگر برای هنرمندان و علاقه مندان جدی سینما در جهان چندان جدی گرفته نشود و از این پس جذابیت و هیجانی خاصی نخواهد داشت.

بسم الله الرحمن الرحیم.

سال هاست که مراسم اسکار، دیگر آن هیجان سابق را ندارد. از اوائل دهه ۹۰ و با رخ دادن یک سری تحولاتی مثل پخش دیجیتال و نمایش زنده تلویزیونی و انجام برخی از حرکات و کارها در اجرای این مراسم ، برای عده ای جذابیت به وجود آمد، اما چند سال است که همه چیز در مراسم اسکار تکراری و یکنواخت شده و هیچ گونه خلاقیتی در آن دیده نمی شود. حتی مجری مراسم هم کارش مشکل داشت.

جوایز و برگزیدگان چطور؟ آن هم قابل پیش بینی شده؟

بله، این یکنواختی و از بین رفتن جذابیت در سال های اخیر اجرای مراسم را هم دربرمی گیرد، اما روند انتخاب برگزیدگان از ابتدا چنین وضعیتی داشته است. به ویژه امسال که کاملا قابل پیش بینی بود. معرفی برگزیدگان به این ترتیب است که در هر دوره، یک سری از محافل و جوائز نظیر گلدن گلوب، بفتا، شیکاگو، انجمن تهیه کنندگان و کارگردانان و... نقش حلقه های متصل به اسکار را بازی می کنند و به فیلم های خاصی جایزه می دهند. براساس تجربه گذشته، فیلم هایی که در این گونه محافل پیروز می شوند، به احتمال قریب به یقین در اسکار هم جوایز اصلی را به خود اختصاص می دهند.امسال در همه این جوایز و آئین ها، «آرگو» به عنوان بهترین فیلم برگزیده شد و از چند ماه قبل نیز زمینه چینی و تبلیغات فراوانی برای این اتفاق صورت گرفته بود. از همه مهم تر اینکه «آرگو» فیلم سفارشی سازمان سیا است که این مسائل، اهدای جایزه بهترین فیلم هشتادوپنجمین مراسم اسکار به این فیلم را قابل پیش بینی کرده بود. از عجایب این محافل است که از میان ۷۰۰ ، ۸۰۰ فیلمی که در آمریکا و هزاران فیلمی که هر سال در جهان ساخته می شود ، فیلم های خاص و یکسانی را انتخاب می کنند. این درحالی است که در سینمای ایران برعکس است و شما می بینید که جشن منتقدان سعی می کند برگزیده هایی متفاوت از جشنواره فیلم فجر داشته باشد، جشن (سابق) خانه سینما برگزیدگان دیگری داشت، بخش تجلی اراده ملی در همان جشنواره فیلم فجر برگزیده هایش از همه این ها متفاوت تر است و مجله ها و نشریات و سایت ها و گروه های مختلف هم هر کدام برای خود برگزیده های مجزایی دارند. یعنی یک جور کثرت آرا وجود دارد. ولی در آمریکا و حلقه های اقماری اسکار چنین عملکردی دیده نمی شود. همان طور که می دانید، نقد و ارزیابی آثار علاوه بر تکیه به یک سری قواعد و اصول ، بیشتر تابع سلایق است. چطور می توان باور کرد که همه این جشنواره ها با این تعداد زیاد داور، سلایقی شبیه به هم دارند؟ گویی همه آن ها برگزیده های خود را براساس یک بخشنامه یا نوعی اعلامیه پنهان معرفی می کنند. این روش کاملا دیکتاتورمآبانه است و هیچ گونه سیر دموکراتیکی در آن دیده نمی شود. همه این اتفاقات باعث می شود که از قبل بتوان به قطع یقین گفت که چه آثاری جوایز اسکار هر سال را دریافت می کنند. با این حساب، در شرایطی که طی ماه های اخیر، این آئین ها و مراسم سینمایی از گلدن گلوب و بافتا گرفته تا انجمن منتقدان و تهیه کنندگان آمریکا، همه «آرگو» را انتخاب کردند، اگر در اسکار به آن جایزه داده نمی شد جای شگفتی داشت!

خُب، چه دلیلی حلقه های پیرامونی اسکار را مجبور می کند که چنین قاعده ای را رعایت کنند؟ اصلا چرا باید جوایز بافتا و انجمن منتقدان لندن که در انگلستان برگزار می شوند به همان فیلم هایی داده شود که در مراسم گلدن گلوب و اسکار در آمریکا بر می گزینند؟

این وضعیت شبیه به قضیه «Big Brother» دوران جنگ سرد در کشورهای کمونیستی است. در آن دوران، وقتی رژیم شوروی به عنوان «برادر بزرگ» هر حرفی می زد، سایر کشورهای بلوک شرق هم آن را تکرار می کردند. سیستم لیبرالی غرب و در سینما مراسم اسکار نیز همان روش را در پیش گرفته اند. با این تفاوت که در اینجا، اول اقمار اسکار یک فیلم را برجسته می کنند و بعد اسکار با انتخاب آن فیلم، حرف آخر را می زند. البته این مسئله از ابتدا بوده و امروز علنی شده است. مثلا در تاریخ هشتادوپنج ساله اسکار، دوره های بسیار معدودی را می توان یافت که در آن فیلم های دیگری مغایر با گلدن گلوب – که به عنوان پیش مراسم اسکار شناخته می شود- جایزه بهترین فیلم را کسب کنند. خیلی معدود بوده، مثلا در یک دوره ای برای فیلم «سکوت بره ها» این اتفاق افتاد. وگرنه تقریبا هرسال، برگزیده های گلدن گلوب و اسکار، یکی بوده است.

شاید بتوان این گونه توجیه کرد که معیار همه این جشن ها، ساختار خوب برخی فیلم ها یا هنری بودن آن ها بوده است. یعنی در هر دوره یک یا چند فیلم از نظر شاخص های هنری قابل توجه تر بودند و به همین دلیل نیز اسکار و اقمارش به طور یکسان به این فیلم ها توجه کردند.

اصلا در طول ۸۵ دوره برگزاری اسکار توجه به معیارهای هنری در انتخاب برگزیدگان دیده نمی شود. به طوری که اغلب آثاری که برنده اسکار شده اند، در آن مقطع اساسا لایق برنده شدن نبودند. برعکس، بسیاری از فیلم ها و فیلمسازان که در سال اکرانشان خوش درخشیدند اما نه تنها در اسکار جایزه ای نگرفتند که نامزد هم نشدند و حتی اسمشان هم ذکر نشد. امثال هیچکاک، کوبریک و هاکس در آمریکا و فیلمسازهایی مثل آیزنشتاین، کوبایاشی و خیلی های دیگر در سینمای جهان که بهترین فیلم های تاریخ سینما را ساخته اند هرگز در مراسم اسکار انتخاب نشدند. از یک نظر البته این نادیده گرفتن ها طبیعی بود. چون مراسم اسکار اولا نه تنها آمریکایی که یک مراسم لس آنجلسی است. چون قاعده اش این است که یک فیلم برای حضور در چنین مراسمی باید حتما در یک زمان خاصی در لس آنجلس اکران شده باشد. به همین خاطر هم هست که خیلی از آمریکایی ها اصلا اسکار را قبول ندارند و در آن شرکت نمی کنند. مثلا سال گذشته وودی آلن برنده بهترین فیلمنامه اسکار شد، اما نرفت جایزه اش را بگیرد. یا آدم هایی مثل مارلون براندو، ژان لوک گدار (حتی برای دریافت اسکار یک عمر فعالیت هنری) و خیلی های دیگر هیچ گاه در اسکار شرکت نکردند و آن را جدی نگرفتند.

اما همه طوری درباره اسکار نظر می دهند که گویی فقط امسال یک فیلم سطح پایین به نام «آرگو» برنده اسکار شده و قبلا فقط فیلم های بزرگ به چنین جایزه ای دست می یافتند.

این اتفاق هر سال در اسکار رخ می دهد. با مرور تاریخ اسکار می بینید که بسیاری از فیلم هایی که لایق نبودند، اسکار گرفتند و بسیاری هم که آثار برتری بودند از این جایزه محروم شدند. اینکه می گویند چرا فیلم «آرگو» به رغم ضعیف بودن نسبت به خیلی از آثار، برنده بهترین فیلم شده است، یک اتفاق عجیب و غریبی نیست و همواره رخ داده است. در تاریخ سینما، ۳ فیلم، بیشترین تعداد جایزه اسکار را گرفته اند؛ «بن هور» ، " تایتانیک" و «ارباب حلقه ها» که هر کدام ۱۱ جایزه اسکار گرفتند. اما جالب است بدانید که به اعتراف کارشناسان، این۳ فیلم از ضعیف ترین فیلم های دوره خودشان بودند. یا فیلم «ژی ژی» که در دوران افول کارگردانش وینسنت مینه لی ۸ جایزه اسکار گرفت. این یک قاعده است. چون اسکار اصلا به هنر و سینما نظر ندارد. این حرف خودشان است. در نخستین ضیافت شام به مناسبت آغاز فعالیت اسکار در منزل لویی بی مایر از بنیانگذاران هالیوود ، طی بیانیه ای اعلام می کنند که جایزه اسکار با دو هدف برگزار می شود؛ اول برپایی صنعت سینمای آمریکا و دوم بسط فرهنگ و ایدئولوژی آمریکایی. آنها اصلا هیچ اشاره ای به هنر نکردند.

آیا می توان گفت که اسکار سال گذشته با انتخاب فیلم ایرانی «جدایی نادر از سیمین» به کشور ما روی خوش نشان داد، اما امسال علیه ایران عمل کرد و «آرگو» را انتخاب کرد؟ آیا این یک تناقض نیست که بگوییم یک انتخاب، بر اساس شاخص های هنری و سینمایی بود و این یکی به خاطر مسائل سیاسی؟

به نظرم باید از همین تناقض استفاده کرد و پاسخ به این سؤال را داد. اعضای اسکار که در این یک سال تغییری نکردند و سیاست های اسکار هم عوض نشده است. دکترین آن هم که عرض کردم، مشخص است:یک؛ حمایت از صنعت سینمای آمریکا، دو؛ بسط ایدئولوژی آمریکایی. این یک واقعیت است که هر سال فیلمسازانی از اقصی نقاط دنیا در اسکار حضور می یابند و جایزه هم می گیرند. آنگ لی از تایوان، خاویر باردم از مکزیک ، آمنابار از اسپانیا، والتر سالس از برزیل، ژانگ ییمو از چین، گیلرمودل تورو از مکزیک و ... ازجمله مشهورترین فیلمسازان غیرآمریکایی اسکاری هستند. اما مسئله این است که همه این ها زیر چتر فرهنگ و ایدئولوژی آمریکایی جمع می شوند. اسکار هیچ گاه نمی آید به آنگ لی تایوانی جایزه بدهد بلکه به آنگ لی آمریکایی جایزه می دهد یا والترسالس یا خاویرباردم آمریکایی جایزه می گیرند. یعنی آن هایی که بتوانند این فرهنگ و ایدئولوژی را بسط بدهند. به همین دلیل هم هست که کوروساوای ژاپنی با وجودی که فیلم های خوبی ساخته بود اما تحویلش نمی گرفتند، اما همین که فیلم «راشامون» را که فرضیه نسبیت گرایی را مطرح می کند می سازد به او جایزه می دهند. با همین الگو می توان بررسی کرد که آیا سال گذشته اسکار به سینمای ایران روی خوش نشان داد یا نه، به خاطر حفظ فرهنگ ایرانی بود یا رعایت ایدئولوژی آمریکایی؟ به ویژه وقتی که می بینیم برای نخستین بار دولت آمریکا از طریق سخنگوی وزارت امور خارجه خود می آید برای موفقیت یک فیلم (جدایی نادر از سیمین) در اسکار موضع رسمی می گیرد! اصلا چنین چیزی در تاریخ اسکار سابقه ندارد، حتی برای فیلم های خودشان! یعنی حمایت از یک فیلم در اسکار توسط دولت آمریکا، با «جدایی نادر از سیمین» شروع می شود و بعد به «آرگو» می رسد. کافی است به لیست افرادی که دولت ایالات متحده از آن ها حمایت کرده توجه کنیم؛ آیا نامی غیر از جلادان رژیم صهیونیستی، دیکتاتورهای آمریکای لاتین، دیکتاتورهای ویتنام و همه افرادی که در تاریخ بدنام بوده اند دیده می شود؟ آیا یک فرد آزادی خواه و طرفدار انسانیت جزو این لیست بوده است؟ دوستانی که سال گذشته برای کسب جایزه اسکار یقه دراندند، باید چشمانشان را باز کنند و از اینکه خودشان را به خواب زده اند و یا خواب هستند دربیایند. امروزه دیگر این چیزها رو شده است و حتی خود روشنفکران آمریکایی نیز این گونه مسائل را اعتراف می کنند. به قول سهراب سپهری با ذره هوشی و سر سوزن ذوقی می توان فهمید. چطور می توان پذیرفت که اسکار یک سال طرفدار ما است و حاضر می شود صرفا به خاطر ارزش های سینمایی یک فیلم، به ایران جایزه بدهد، اما درست یک سال بعد دشمن ما می شود؟ دوستان باید این تناقض ها را برای ما روشن کنند که بالاخره دم خروس را باور کنیم یا قسم حضرت عباس را؟

آیا باید در این جشنواره ها شرکت کرد و از موقعیت آن ها برای مطرح کردن سینمای کشورمان بهره برد یا به خاطر همین مواضع سیاسی غالب و حاکم بر آن ها، بهتر است تحریمشان کنیم؟

تحریم اسکار یک جُک است. مثل این است که ما لیگ فوتبال آمریکایی را تحریم کنیم! یا مثلا بخواهیم درباره حضور یا عدم حضور در مسابقات «NBA» (لیگ بسکتبال آمریکا) تصمیم بگیریم. اسکار یک مراسم آمریکایی با قواعد آمریکایی است. یک زمانی است که شما جزو یکی از اقمار آمریکا هستید و سلطه را پذیرفته اید. اما یک موقع ادعا می کنید که فرهنگ و ارزش های خودتان را دارید. بنابراین تحریم اسکار یک شوخی است.

اما این دوستان می گویند که جایزه اسکار برای ما یک فرصت است و چنانچه به استقبال جشنواره ها و جوایز خارجی نرویم، سینمایمان در جهان منزوی و منفعل می شود.

این یک حرف ساده لوحانه است.خیلی از اساتید و بزرگان تاریخ سینما حتی یک بار هم به اسکار نرفتند و جایزه ای هم از آن نگرفتند، آیا منفعل شدند؟ این یک هاله متوهمانه است که دور خودمان پیچیده ایم. مثل همان کسی که به دروغ می گفت در جایی آش می دهند و بعد خودش دنبالش می رفت! بهتر است یک خورده چشمانمان را باز کنیم، مطالعه کنیم و یک مقدار فیلم نگاه کنیم! به دو تا شبکه تلویزیونی و چهارتا خبر خبرگزاری ها دلمان را خوش نکنیم. این یک توهم است که با شرکت در اسکار به عرش می رویم و با عدم شرکت در آن منفعل می شویم.

پس باید چه کنیم؟

این سینمای ماست که باید از انفعال خارج شود. سینمای ما از قدرت بالقوه ای برخوردار است و فرهنگی پشتوانه آن است که می تواند در عرصه جهانی ده ها، بلکه صدها برابر اسکار جریان ساز باشد. یعنی جشنواره هایمان حداقل در سطح کشورهای اسلامی و آزادی خواه جهان فراگیر شوند. چون بسیاری از سینماگران مستقل دنیا و بسیاری از فضاهای فرهنگی حتی در خود غرب و در آمریکا، از سلطه امروز به اصطلاح لیبرالیسم غربی یا همان دیکتاتوری مدرنیسم سرخورده و دلزده شده اند و دنبال مفرهای جدیدی می گردند، به ویژه که این فضاهای گریز از طرف کشورهایی که برای غرب شاخ و شانه می کشند، ایجاد شود. هنوز فراموش نکرده ایم که جشنواره فیلمسازان مستقل که شهریور امسال در تهران برگزار شد چه استقبالی را از سوی فیلمسازان جهان در پی داشت. مطمئن هستم که جشنواره فجر هم اگر از پیروی از کن و برلین دست بردارد و مستقل باشد، می تواند ده ها جشنواره مثل آن ها را توی جیبش بگذارد. اصلا مگر آن ها چی هستند؟ دنیا دنبال حرف جدید است. ما باید میادین بازی آن ها را رها کنیم و میدان بازی خودمان را طراحی نماییم. امروز مگر غیر از این است که جبهه مقاومت در مقابل اسرائیل همه روشنفکران دنیا را به دنبال خودش کشانده است؟ ما باید این ها را دریابیم.

با بررسی فیلم های برگزیده هر دوره اسکار، می توان رویکرد مشخصی را در آن ها دید. مثلا در یک دوره، اغلب آثار برگزیده در توجیه اشغالگری و منجی نشان دادن آمریکا ساخته شده اند. یا در دوره ای دیگر، عبور از بحران مطرح می شود. سال گذشته نیز تقریبا همه فیلم های برگزیده اسکار، در ستایش میراث و گذشته غرب بودند. آیا چنین مسئله ای را قبول دارید؟

دقیقا همین طور است. یعنی هر سال بنابر شرایط زمانی یک سری فیلم ها براساس بخشنامه های نانوشته و دستورات نادیده در اسکار برجسته می شوند. معمولا گفته می شود که در آمریکا، دولت به فیلمسازان دستور نمی دهد، درحالی که دولت در آمریکا یک مفهوم دیگری دارد. دولت در آمریکا دراصل کمپانی ها هستند. همه می دانند که روسای کمپانی های فیلمسازی در آمریکا هم در تراست های اقتصادی حضور دارند، هم شریک زراد خانه های تسلیحاتی هستند، هم در تینک تانک های استراتژیک عضویت دارند و خلاصه اینکه همه جا هستند. درواقع دولت اصلی در آمریکا همین ها هستند و امثال بوش و اوباما فقط یک عروسک هستند. این ها براساس منافع خودشان و نه منافع ملی آمریکا به فیلم ها سمت و سو می دهند. در خاطرات برخی از مدیران این کمپانی ها ازجمله کارل لیملی خوانده ایم که آن ها فیلم ها را یک به یک می دیدند و بعضی از صحنه ها را نیز کوتاه می کردند. این موضوع در گفته های فیلمسازها هم آمده است. مثلا کلینت ایستوود در مصاحبه ای گفته بود که برای ساخت فیلم «رودخانه مرموز» در به در دنبال یک کمپانی می گشته تا بتواند فیلمش را در آن بسازد ولی کسی قبول نمی کرده یا تیم برتون یک بار گفته بود که هنوز نتوانسته فیلم دلخواه خودش را بسازد، یعنی با سانسور روسای کمپانی ها مواجه شده است. دو سه سال پیش هم فیلمی ساخته شد به نام «آنچه اتفاق افتاد» که در شبکه ویدئویی هم منتشر شد که ماجرای همین کمپانی ها را افشا می کرد و احتمالا کارگردان آن بری لوینسون هم به همین دلیل پس از ساخت این فیلم منزوی شده است. حتی ما شاهد این گونه اتفاقات بوده ایم که پس از ۱۱سپتامبر جرج بوش همه تهیه کنندگان را جمع کرد و درباره امنیت ملی آمریکا با آن ها حرف زد و بلافاصله پس از آن، فیلم ها سمت و سوی خاصی پیدا کردند. اینکه هر سال می بینیم فیلم های برگزیده اسکار، رویکرد خاصی دارند، یک واقعیت است.

یعنی می خواهید بگویید که این فیلم ها به گونه ای سعی در پاسخگویی به نیازها و مقتضیات زمانه دارند؟

دقیقا برعکس! یکی از تعاریفی که معمولا درباره فیلم اجتماعی مطلوب ارائه می دهند این است که یک فیلم باید بازتاب دهنده شرایط و واقعیت های زمانه خودش باشد. اما در فیلم های برگزیده اسکار و حتی جریان غالب در هالیوود می بینیم که نه تنها این گرایش وجود ندارد که در آن ها سعی می شود تا واقعیت های امروز کشور آمریکا به گونه ای دیگر جلوه داده شوند. یکی از این واقعیات، شکل گیری جنبش وال استریت است که علیه اقلیت یک درصدی حاکم برخاسته اند. اقلیت سرمایه دار که اتفاقاصاحبان کمپانی های فیلمسازی آمریکا نیز بخشی از آن ها هستند. اما در فیلم های برنده اسکارامسال بدون اشاره به وجود چنین واقعیتی، رویکرد تقدیر و تجلیل از سرمایه داری تجسیم یافته است. یعنی در همه این آثار، سرمایه داری، جریانی منجی نشان داده می شود که اگر نباشد، همه چیز از هم می پاشد.

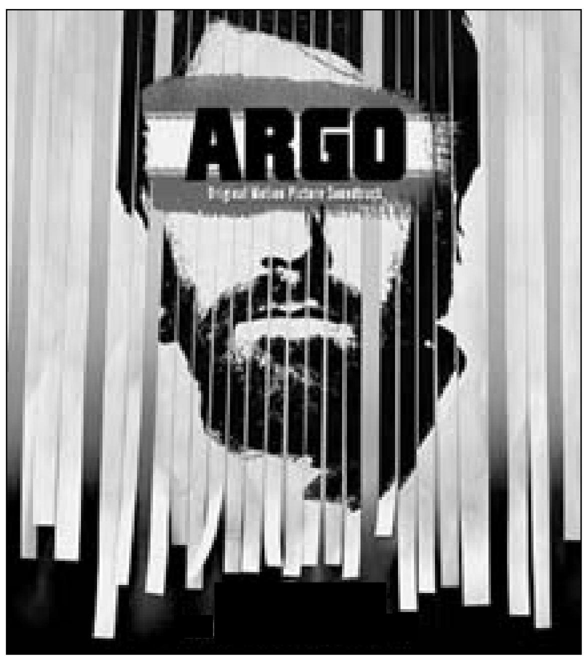

رویکرد تجلیل از سرمایه داری چگونه در همه فیلم های برگزیده اسکار متجلی شده است؟

فیلم «آرگو» که به اعتراف بن افلک با سفارش سازمان سیا ساخته شده است و یک فیلم فراجامعه محسوب می شود، یعنی منافع سرمایه داری در جهان را ستایش می کند. فیلم «۳۰دقیقه بامداد» هم این موضوع را در قالب اشغالگری و توجیه حضور نظامی آمریکا در افغانستان به تصویر کشیده است. فیلم «زندگی پی» هم که به ظاهر غیرسیاسی است و انصافا هم فیلم خوش ساخت و هوشمندانه ای هم هست، دقیقا نشان می دهد که یک سرمایه دار هندی صاحب باغ وحشی است که استعاره جامعه انسانی است که در آن ضمن وهن ارزش های دینی القا می شود که اگر این جامعه از سیطره مدیریت سرمایه دار خارج شود، همه بحران زده می شوند و به سمت نابودی می روند. فیلم «جانگوی از بند رها شده» ظاهرا به ماجرای برده داری در آمریکا عنایت دارد که اینجا نیز یک سرمایه دار آلمانی اقدام به آزاد نمودن برده ها می کند. درست مانند فیلم «لینکلن» که در آن نشان داده می شود که این سرمایه دارهای سفیدپوست هستند که آزادی را به سیاه پوست ها اعطا می کنند. در فیلم «عشق» هم گفته می شود که زندگی و عشق در بستر زندگی غیرسرمایه داری و به قول معروف ساده زیستی به تراژدی ختم می شود. در مقابل شاهد موفقیت شخصیت سرمایه دار در این فیلم هستیم. در فیلم «حیوانات حیات وحش جنوبی» هم تصویری بسیار منفی از محرومان و مخالفان سرمایه داری نشان داده می شود. اینجا هم باز سرمایه دارها هستند که آن ها را نجات می دهند. یا در فیلم «کتاب بارقه امید» هم شرط بندی به عنوان یکی از ارکان نظام سرمایه داری موجب موفقیت و پیوند شخصیت ها می شود. در فیلم "بینوایان" تام هوپر هم برای تجلیل از سرمایه داری ، حتی نیمه انقلابی رمان ویکتور هوگو نادیده گرفته شده و قیام ماریوس و دوستانش ، اقدامی ابتر و بی حاصل نمایش داده می شود! علاوه بر آثار اسکاری، امسال فیلم های مشهور روز سینمای آمریکا هم دارای این رویکرد بودند. ازجمله «طلوع شوالیه تاریکی» که در آن یک سرمایه دار با پول خود، جامعه را متحول می کند و از شر عوامل تروریست آزاد می کند. بنابراین ستایش از سرمایه داری، خط اصلی فیلم های اسکار امسال بودند. جا دارد در همین جا به این نکته هم اشاره کنم که به غلط در میان دوستان رایج شده است که می گویند، سینمای آمریکا در جهت منافع ملی آمریکاست. اما واقعیت این است که این سینمادر خدمت منافع اقلیت سرمایه دار است. همچنان که چندی پیش نیز ۱۶ سازمان امنیتی آمریکا در بیانیه مشترکی اعلام کردند که حکومت آمریکا درحال قربانی کردن منافع ملی این کشور برای اقلیت صهیونیست است.

یکی از ویژگی های فیلم های اسکاری در سال های اخیر، توجه به سیاهپوست‌ها و گرایش به‌اصطلاح ضدبرده داری است. سال قبل فیلم «خدمتکار» در میان برگزیده های اسکار بود و امسال نیز دو فیلم «لینکلن» و «جانگوی رها شده» چنین بودند. آیا واقعا اسکار مخالف برده داری شده است؟

در همه این فیلم ها که نام بردید، سیاهپوست ها عنصر درجه دو محسوب می شوند. مثلا در فیلم «خدمتکار» درست مثل فیلم «بربادرفته» سیاهپوست خوب کسی معرفی می شود که در خدمت اربابش باشد. در «لینکلن» و «جانگو» هم سیاهپوست ها آزادی خود را از سفیدپوست ها می گیرند و خودشان منفعل و هیچ کاره اند. اما در این زمینه جای این سؤال پیش می آید که چرا در هالیوود، همچنانکه برای جبران ظلمی که طی سال ها در حق سیاهان شد ، فیلم می سازند اما هیچ وقت فیلمی برای ادای دین به سرخ پوست ها ساخته نمی شود. شاید گفته شود که چون رئیس جمهور این کشور امروز یک سیاهپوست است. اما باتوجه به اینکه قبل از سیاهپوست ها، این سرخ پوست ها بودند که هدف ظلم و جنایات آمریکایی ها قرار گرفتند، عجیب است که در هالیوود هیچ فیلمی برای ادای دین به آن ها تولید نشده است. به نظرم قبل از هر موضوعی ، این یک مسئله ایدئولوژیک است و در ایدئولوژی صهیونیسم مسیحی حاکم در آمریکا و سینمای این کشور ریشه دارد. صهیونیست های مسیحی، دست یابی به قاره آمریکا را فتح سرزمین موعود می دانستند و بومیان این سرزمین (سرخپوست ها) را کنعانی می نامیدند و به همین دلیل هم آن ها را قتل عام می کردند. در منابع تاریخی آمده که فرماندهی قتل عام اکثریت سرخپوستان را کشیشان مسیحی صهیونیست برعهده داشتند و این کار را براساس فرامین شبه دینی انجام می دادند. به همین دلیل هم هست که نوام چامسکی می گوید قتل عام سرخپوستان در آمریکا شبیه به کشتار مردم فلسطین در سرزمین های اشغالی است. از این رو نیز در هالیوود هیچ گاه به مظلومیت سرخپوست ها اشاره نشده مگر موارد خیلی معدودی همچون فیلم "رقصنده با گرگ ها" که بازهم اصل داستان ، سفید پوستی است که به کمک آنها می رود.

از سودای بازیگری تا ضعف در زیرساخت‌های سینما

طی سال‌های اخیر سودای بازیگر شدن به یکی از رویاهای خیلی از جوانان تبدیل شده است. آن‌چنان که هر ساله جوانان زیادی برای ورود به دنیای بازیگری به کلاس‌های آموزش بازیگری مراجعه می‌کنند. حجم این مراجعات آن‌چنان است که بخشی از بازیگران مطرح سینما و تلویزیون اقدام به تأسیس آموزشگاه‌های بازیگری نموده‌اند. اما سؤال همیشگی این است که آیا فضای موجود در عرصه بازیگری سینما پاسخ‌گوی این همه تقاضا است؟ و یا اینکه آیا سینما تنها در دایره تنگ بازیگری محدود می‌شود؟

■ رضا فرخی

پیام بخشی کارشناس ارتباطات بیان می‌کند که در بسیاری از سینماهای جهان بازیگری تنها یک بخش از سینما محسوب می‌شود. در صنعت امروز سینمای جهان هر بخش از سینما اعم از تدوین، فیلمبرداری و صدابرداری و فیلمنامه بسیار مهم هستند. وی تأکید دارد که فیلم‌های خوب از دل فیلمنامه‌های خوب تولید می‌شوند. صحبت‌های این مدرس دانشگاه درحالی مطرح می‌شود که علاقه به بازیگری در جوانان ایرانی بسیار بیشتر از علاقه به حوزه‌های دیگر است. آن‌چنان که بسیاری از بخش‌های سینما به جز بازیگری درحال کما هستند.

تمرکز بر بازیگری و دیگر هیچ...!

وفور متقاضیان ورود به عرصه بازیگری درحالی است که بخش قابل توجهی از کارگردانان کشور بر اینکه در حوزه فیلمنامه و تدوین نیازمند استعدادهای جدید هستیم تأکید دارند. به ویژه که قشر جوان ازنظر دست‌اندرکاران کهنه‌کار سینما باید بیش از هر زمان دیگری به حوزه فیلمنامه و تدوین ورود کنند. حوزه فیلمنامه آن‌چنان دچار ضعف است که خلاء فیلمنامه خوب در سینمای ما به شدت احساس می‌شود. به‌طوری که بخش قابل توجهی از فیلم‌های ایرانی از این مسئله رنج می‌برند. به باور بسیاری از صاحب‌نظران، استقبال سرد جوانان از دیگر حوزه‌های هنر سینما مانند نویسندگی و فیلمنامه سبب شده تا فیلمنامه‌های ایرانی روز به روز ضعیف‌تر شوند. از سوی دیگر، سینمای جهان دائما شاهد تحول جایگاه نویسندگان حوزه سینما است. به گونه‌ای که در بسیاری از کشورهای صنعتی، نویسندگان از جایگاه و درآمد بالایی در حوزه سینما برخوردار هستند و علاوه بر این مسائل نام آنها در خلق یک اثر بسیار بیشتر از آنچه در سینمای ایران اتفاق می‌افتد مطرح می‌شود.

با توجه به همه مسائل می‌توان به چند علت اصلی درباره استقبال ناموزون در سینمای ایران اشاره کرد:

۱-ناکافی بودن درآمدها نسبت به بخش‌هایی همچون بازیگری باعث شده تا بسیاری از جوانان که علاقه‌ای به مباحث مادی دارند بیشتر به سمت بازیگری گرایش پیدا کنند. نکته جالب اینجاست که بخش قابل توجهی از متقاضیان ورود به حوزه بازیگری در این باره شکست می‌خورند وهمین مسئله به شدت در سر خورده شدن آنان موثر است.

۲-برجسته نشدن نقش فیلمنامه‌نویسان و نادیده گرفتن سهم آنها از موفقیت یک فیلم هم از دیگر علت‌های استقبال نشدن این حوزه از سوی جوانان است. نباید فراموش کرد که در جشنواره‌ای مانند فجر آن چنان که باید به یک فیلمنامه‌نویس توجه نمی‌شود. حتی در این جشنواره به اندازه لازم، جایزه بخش بهترین فیلمنامه برجسته نمی‌شود.

۳-نیاز به دعوت و نبود فضای مانور برای جوانان در این باره از دیگر مسائلی است که می‌توان از آن به عنوان یکی از عوامل مهم فاصله گرفتن نیروی جوان از این بخش سینما یاد کرد.

تکیه بر ستاره‌های پول‌ساز به جای فیلمنامه

تمام این مسائل در حالی است که ایده‌های جدید در قالب فیلمنامه می‌تواند نقش مهمی در تولید فیلم‌های مطلوب داشته باشد. به باور بسیاری از صاحب‌نظران یکی از مشکلات اصلی سینمای ایران در شرایط امروز تکیه بر ستاره‌های پول‌ساز به جای فیلمنامه‌های خوب است. در بسیاری از فیلم‌های امروز سینمای ایران دیده می‌شود که کارگردان قبل از هر چیز به سراغ جذب یک ستاره برای ساخت فیلم خود می‌رود.

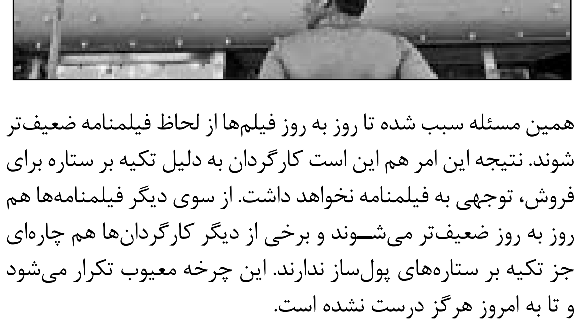

همین مسئله سبب شده تا روز به روز فیلم‌ها از لحاظ فیلمنامه ضعیف‌تر شوند. نتیجه این امر هم این است کارگردان به دلیل تکیه بر ستاره برای فروش، توجهی به فیلمنامه نخواهد داشت. از سوی دیگر فیلمنامه‌ها هم روز به روز ضعیف‌تر می‌شوند و برخی از دیگر کارگردان‌ها هم چاره‌ای جز تکیه بر ستاره‌های پول‌ساز ندارند. این چرخه معیوب تکرار می‌شود و تا به امروز هرگز درست نشده است.

باید توجه داشت که در صورت ادامه این روند و وارد نشدن نیروهای جوان به حوزه‌هایی مانند تدوین، فیلمنامه و.. باید منتظر افول قابل توجه سینمای ایران در سال‌های آینده بود. این اتفاق در همه ژانرها در حال رخ دادن است. به ویژه که با نگاهی به سوژه‌های فیلم‌هایی که طی ماه‌های اخیر اکران شدند می‌توان به نخ‌نما شدن هر روزه آنان بیش از گذشته پی برد. به طوری که اغلب این آثار، حول چند موضوع پیش پا افتاده مادی ساخته شده‌اند! نکته جالب اینجاست که در حال حاضر همه کارشناسان رسانه و سینما به این باور رسیده‌اند که تنها راه‌حل موضوع میدان دادن به جوانان در عرصه تولید، ایده و فیلمنامه است. هر چند که بخش قابل توجهی از جوانان باید هدایت شوند تا به این سمت سوق پیدا کنند.

رویایی که هیچگاه محقق نمی‌شود

بررسی‌ها نشان می‌دهد که علاقه بسیاری از جوانان متمایل به هنر روز به روز بیشتر در انحصار بازیگری اسیر می‌شود. بسیاری از آنها در صحبت‌هایی رودررو علت اصلی علاقه خود به این بخش از هنر سینما را در چندین مسئله بیان می‌کنند که از چند مورد می‌توان به اهم این مسائل اشاره داشت: ۱-کسب شهرت و دیده شدن در سطح جامعه، ۲-کسب ثروت از این راه و تبدیل شدن به یک ستاره پول ساز، ۳-زحمت کمتری که نسبت به دیگر حوزه‌های هنر دارد.

در این بین نباید فراموش کرد که قشر جوان همیشه از اینکه دیده شود استقبال کرده است و نمی‌توان در این باره خرده آن چنانی به جوانان گرفت. ضمن اینکه بسیاری از جوانان هم تحت تاثیر فضاسازی رسانه‌ها درباره ستاره‌های سینما به سمت این حوزه گرایش قابل توجهی پیدا کرده‌اند. درواقع رسانه‌ها در این امر که جوانان کدام راه را در سینما برگزینند بسیار مسئول هستند. چرا که فضاسازی بی‌حد و اندازه درباره جذابیت بازیگری سبب شده تا تمام علاقه‌مندان به هنر و مستعدین در این حوزه به سمت بازیگری گرایش فوق‌العاده‌ای پیدا کنند. تمام شواهد و آمارها حاکی از آن است که این امر تاکنون از دو جنبه به حوزه فرهنگ و علاقه‌مندان به آن آسیب وارد کرده است:

۱- حجم زیادی از جوانان را به سوی حوزه صرف بازیگری کشانده است که اغلب این طیف به شدت سرخورده شده‌اند. به طوری که جوانان زیادی در این راه مایوس شده‌اند و حتی از دیگر بخش‌های زندگی خود عقب مانده‌اند. ۲-بسیاری از مستعدین را از دیگر حوزه‌های سینما و هنر دور کرده و به نوعی باعث شده تا دیگر حوزه‌های سینمای کشور به شدت تضعیف شود. آن چنان که امروز همه فعالین در عرصه منتظر هستند تا متنی و ایده‌ای به آنها ارائه شود و آنها بازی کنند.

واقعا چاره چیست؟

با توجه به تمام این مسائل مهم‌ترین سؤالی که در این باره مطرح می‌شود این است که راه‌حل این مسئله چیست؟

شاید بتوان استعدادیابی در این باره را مهم‌ترین گام در حل مشکلات دانست. مستعدین هنر و علاقه‌مندان به آن باید استعدادیابی شوند. همه مراجعان به حوزه سینما نمی‌توانند بازیگر شوند. بلکه بسیاری از آنها در دیگر حوزه‌های هنر هفتم توانایی دارند و حتی به اشتباه وارد فضای بازیگری می‌شوند. به همین علت باید در حوزه نویسندگی استعدادیابی شود. یکی دیگر از راه حل‌ها به بحث مادی ماجرا مربوط می‌شود. در این باره، نویسندگان و طراحان و ایده‌سازان باید به شدت برجسته شوند. جامعه جوان علاقه‌مند به هنر باید به مسائل ریشه‌ای‌تری در حوزه سینما واقف شود تا به سمت وارد شدن به فضای نویسندگی و تدوین و حتی حوزه صدابرداری گام بردارد.امروزه نیاز به فعال شدن بیشتر دیگر حوزه‌های سینما به غیر از بازیگری به تدریج به دغدغه اصلی دست‌اندرکاران مبدل شده است. آن چنان که بسیاری از بازیگران کهنه‌کار سینما برای جلب نظر جوانان به دیگر حوزه‌های سینما و فیلمسازی دست به کار شده‌اند. ورود کهنه‌کاران این حوزه هم یکی دیگر از راهکارهای قابل توجه برای رونق بخشی به دیگر حوزه‌های سینما است. علاوه بر این مسائل باید به یاد داشت که در همه کشورهای صنعتی که دارای سینمای خوب و با کیفیت هستند به مسائل زیر ساختی سینما فضا داده شده است. در بسیاری از این کشورها جوان‌های مستعد علاوه بر بازیگری به سمت دیگر قسمت‌های فیلمسازی و سینما جذب شده‌اند و همین امر یک توسعه موزون را در سینمای این کشورها رقم زده است. توسعه ناموزون استعدادها یکی از دردهای امروز سینمای ایران محسوب می‌شود و سینماگران برای زنده ماندن و ادامه راه سینمای ایران باید به این مسئله بسیار مهم توجه ویژه داشته باشند.